**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه صد و شانزدهم\_ 29 آبان 1400**

**[جمع بندی مختصر از فتاوی و مستند آنها در این فرع فقهی]**

در مورد فرع مطرح شده در ذیل مباحث تزاحم که اذا دار الامر که مصلی نماز را قائما بخواند با رکوع و سجود ایمائی یا جالسا بخواند، مع الرکوع و السجود، هم فتوا و نظرات اعلام بیان شد، و هم مستند برای آن­ها تبیین شد، و هم روشن شد که چرا این مسأله اختلاف نظر دارند فقهاء و حتی فقیه واحدی در دو جا دو نوع سخن گفته است.

به بیان بنده فتحصل من جمیع ماذکرناه الی هنا این­که:

1. اگر مسأله را به تقریر مرحوم خویی از مصادیق تعارض دانستیم و امر منتهی شد به دوران بین تعیین و تخییر و اصل را در دوان امر بین التعیین و التخییر، تخییر دانستیم، چه در سعۀ وقت، چه در غیر سعه، مصلی مخیر است.
2. اگر مسأله را به بیان سید خویی از مصادیق تعارض دانستیم، ولی گفتیم در دوران امر بین تعیین و تخییر، اصل تعیین است، این­جا نوبت به احتیاط می­رسد، به جمع بین دو نماز. اگر وقت دارد، اگر وقتضیق است، یکی را اداءً و دیگری را قضاء
3. اگر مثل مرحوم سید صاحب عروة قدس الله روحه تفصیل دادیم بین السعة و الضیق، و قاعدۀ منجزیت علم اجمالی را مطرح کردیم، این­جا هم باید بگوییم مکلف اجمالا به وجوب قیام تعیینا او الرکوع و السجود، تعیینا علم دارد، موافقت با این علم اجمالی، باید قطعیه باشد، موافقت قطعیه هم به این است که اگر وقت هست جمع بخواند. بله اگر ضیق است و توانایی ندارد نوبت تخییر می رسد.
4. اگر خلافا لسید الخویی مورد را از باب تزاحم دانستیم و گفتیم ما هو الاسبق مقدمٌ.در مرکب تدریجی طبیعتا قیام مقدم بر جلوس خواهد بود «**و اذا قوی فلیقم**» لازم می کنیم قیام را.
5. اگر مورد را از موارد تزاحم شمردیم، به ادلۀ اختصاصی باب صلاة مراجعه کردیم، مثل حدیث "**لا تعاد**"، مثل "**الصلاة ثلاث اثلاث**"، اهمیت رکوع و سجود بر ما معلوم می­شود و نظر تقدیم جلوس علی القیام خواهیم داد.

این توضیح مفصل و آنگاه مختصر این مسأله با مستندات.

**[تاکیدی از آیت الله وحید بر فرمایش خود]**

شیخنا الاستاد دامت برکاته،[[1]](#footnote-1) مطالب قبلی خودشان را به نحوی مؤکد می کنند و آن­ این­که این مسأله از مصادیق باب تزاحم است و ثانیا در این­جا با توجه به اهمیت رکوع و سجود، الجلوس مع الرکوع و السجود مقدم است. اما چرا این­جا از مصادیق باب تزاحم است لا التعارض؟

**[تقیید خطابات شرعیه با ارتکازات عقلائیه]**

توضیحش با همان بیان متین و صحیحی بود که فرمودند **ان الخطابات الشرعیة ملقات الی العرف العام**. همۀ خطابات شرعیه به عرف عام القاء شده است، أن نلاحظ هل لهم مرتکزات عقلائیه فی مورد الخطاب الشرعی او لا؟ باید ببینم آیا عرف عام، عقلاء، ارتکازاتی در مورد خطابات شرعیه دارند، یا نه؟

**فإن کان لهم مرتکزات عقلائیه، فهی قرینةٌ حافةٌ بالکلام یتنزل الکلام الشارع علیها و إن کان مطلقاً متعلقاً بالطبیعةِ**

گاهی مقیِّد اطلاقات ما، مقیِدات لفظیه است و گاهی مقیِد، مقیِد لبی، عقلائی و ارتکازی. از آن­جا که سخن شارع القاء به عرف می­شود باید این قرائن، از جمله فهم عرف را به عنوان یک ضمیمه همراه کلام به حساب آورد. حکم این قرائن نانوشته شده، ولی موجود در ارتکازات عقلاء، حکم این قیود ناگفته در ظاهر کلام ولی موجود در فهم عقلاء، حکم قرائن متصلۀ موجوده در کلام متکلم است، و به این نکته­ایی که عرض کردم و در این تقریرات نیامده است، شیخنا الاستاد بارها تذکر می­دادند که شما اگر در جایی فهم عقلاء را مقیِد و قرینه قرار دادید، کأنّه گوینده به صورت متصل این قید را آورده است، حکم این قرائن حافّۀ به کلام که باعث می شود کلام مطلق شارع را تنزیل و تقیید کنیم، حکم قرائن متصله به کلام است، در چنین جایی دیگر از أصالة الاطلاق سخنی به میان نمی­آید.

حال در ما نحن فیه، وقتی به عقلا مراجعه کنیم، ببینیم در مرکباتی مثل ادویه، معاجین و مرکبات غرض قائم می­شود به این­ 10 جرء و باید عرفا این 10 جزء بیاید تا آن غرض حاصل شود، ارتکاز عرفی نگاه می­کند که در نظر آن کسی که دستور به این معجون داده است، آیا جایگاه و تأثیر این ادویه یکسان است؟ آیا بعضی را رکن و پایه می­داند و بعضی را غیر رکن؟ اگر دید این چنین است، وقتی دید که همه را نمی­تواند انجام بدهد، طبیعتا به اجزائی می­پردازد که در غرض مولا مدخلیت بیشتری دارد، مثال عرض می­کنم، اگر یک معجونی، یک جزئش فرض کند زنجبیل است که اساسی است، یک جزئش دارچین است که رکن نیست، حال این آقا نمی تواند هم زنجبیل بزند و هم دارچین. عقلاء در اینجا به او می­گویند این پزشک برای آن غرضی که داشت، زنجبیل را مهم­تر از دارچین می دانست، پس تو آنچه را که او مهم­تر می­داند انجام بده.

لبّ فرمایش این بزرگوار این است که اولا خطاب صلاة به عرف القاء شده است، ثانیا صلاة درجات و مراتبی دارد، که در حالت صحت با حالت مرض، در حالت اختیار با حالت اضطرار متفاوت است، شما باید این ارتکاز عقلائی را قرینه­ایی حافّه به کلام داشته باشید و امر به نماز را تنزیل کند و با توجه به این قرینۀ عرفی و ارتکاز در اینجا اهم و مه ممی کند، و قرائن باب تزاحم را تطبیق می کند به سخن آن مولاو پزشک مراجعه می کند، ببیند بین این اجزاء کدام مهم است و کدام اهم. وقتی به حدیث لا تعاد مراجعه می کنید، وقتی به حدیث **الصلاة ثلاثُ اثلاث، ثلثٌ طهور، ثلثٌ رکوع و ثلثٌ سجود** مراجعه می کنیم، متوجه می‌شویم که شارع رکوع و سجود را اهم از قیام قرار داده است.

پس این آقا بنشید و نماز را مع الرکوع و السجود غیر الایمائی بخواند.

پروندهایی این بحث تمام شد و سخن ایشان هم قابل قبول است.

**[تتمه ایی بر کلام آیت الله وحید؛ تفاوت تقیید، تنزیل و تقیید]**

یک تتمه ایی عرض می کنم که ارتباط دارد با آنچه در بحث فقه همین اواخر عرض شد و آن فرق بین تقید و تضییق بود، گفتیم تضییق گاهی در موضوع است، گاهی در حکم، از باب «ضیق فم الرکیة» ، حال آن­چه اضافه می کنم این است که شما مقیِد را یا متصل می دانید یا منفضل.

مقیید متصل را میگویید فرقش با مقیِد منفصل این است که که مقیِد متصل نمیگذارد، ظهور در مطلق منعقد بشود، ظهوری که مقتضی ایجاد داشت در اطلاق، مقید متصل جلویش را میگیرد، اگر گفتم اکرم العادل ان کان عادلا، این عالم مقتضی برای ظهور در اطلاق دارد، امام ان کان عالما مانع تحقق اطلاق می­شود، در مقیّد متصل ولی در مقیِد منفصل، اطلاق و ظهور منعقد می­شود، کار مقید منفصل، سلب حجیت از این ظهور و اطلاق است، نه این­که مانع از تحقق اطلاق بشود، اگر گفتم اکرم العالم، منفصلا گفتم لا تکرم العالم الفاسق، این ظهور عالم در عادل و غیر عادل را، از بین نبرده، ظهور با تمام شدن جملۀ مطلق محقق شد، نهایتا مقیِد منفصل می­گوید آن جمله اکرم العالم، در عالم فاسق حجت نیست. نه این­که ظهورش را متزلزل کند، آن­چه به عنوان مانع ظهور را می­تواند متزلزل کند، مقید متصل است.

حال ما از قول استاد حفظه الله تعالی عرض کردیم که قرائن عقلائیۀ عرفیه قرائنی هستند حافّه به کلام و کلام محفوف به این قرائن و این قرائن نا نوشته شده در حکم قرینۀ نوشته شدۀ متصل است. مثل اکرم العالم ان کان عادلا هست، چه می کند این قرائن در حکم متصل ولی نانوشته شده، موجود در ارتکازات عقلاء؟

فرمود باعث می­شود که کلامی را که شارع مطلق بیان کرده بود، تنزیل کنیم بر این فرد، خاصی که از ارتکازات عقلائیه استفاده می­شد، تنزیل می­کنیم اطلاق موجود در سخن شارع را بر خصوص این فرد، و آن­چه که باعث این تنزیل می­شود این قرائن عقلائیه است که در مورد ما هم در نماز و اهمیت رکوع وسجود تطبیق است.

غرضم اینجا یک حاشیه و اشاره به آنچه در بحث فقه عرض کردم است:

1. گاهی مطلقی بیان می­شود و مطلق شما هیچ گونه مقیِدی برای آن یافت نمی­شود. این مطلق نه خلاف عقل است و نه خلاف قطعی شرع. این­جا مقتضی برای اطلاق محقق، شرائط موجود، مانع هم مفقود، شمایید و اکرم العالم، هیچ قید دیگری هم ندارید، می­گویید اکرام همۀ علماء واجب است.
2. جایی مطلقی دارید و قید منفصلی، اینجا عرض کردم، اطلاق موجود، مقتضی دارد، شرائط دارد، موانع هم ندارد، ولی با توجه به آن مقیِد منفصل، اطلاق از حجیت می افتد.
3. گاهی مطلقی دارید و مقیِد متصلی در عالم الفاظ، اینجا این مقید متصل مانع تحقق اطلاق در کلام می­شود. از اول اگر گفت اکرم العالم العادل، دیگر شما در عالم غیر عادل اطلاق و ظهوری ندارید.
4. گاهی اطلاقی می­گوید با توجه به قرائن نانوشته شدۀ عرفی وارتکاز عقلائی ناچار به تنزیل اطلاق می­شویم، مثل همین مورد بحث ما، این را گفتیم حکما، حکم صورت سوم است که قرینۀ متصل بود، حال اسم این را تنزیل بگذارید من ابائی نداریم که با آن تقیید اصطلاحی به مقید منفصل فرق بکند.
5. گاهی شما جمله­ایی را می­بینید که به صورت ظاهر مطلق است، هیچ اشکالی به صورت ظاهر در حکم به اطلاق نمی‌بینید، اما وقتی مراجعه به عقل و قطعیات شرع می کنید، می بینید این اطلاق اصلا قابل قبول نیست، مثل لا تکرم العالم، که مثالش را بیان کردیم. این جا باید از اول، به سمت و سوی تضییق بروی، بگویید اساسا اطلاق مقتضی ندارد، و این با تنزیل که الآن گفتیم و اطلاق مقتضی داشت، تفاوت دارد، این­جا در ما نحنُ فیه اطلاق محال عقلی نیست، اطلاق خلاف قطعی شرع نیست، پس اطلاق مقتضی دارد، نهایتا ارتکازات عقلاء حکم قید متصل را پیدا می­کند، اما در آن­چه ما آن را تضییق نامیدیم و مثالش را در بحث فقه گفتیم، «ضیق فم الرکیة» اساسا اطلاق مقتضی تحقق برای آن نیست.

برای این­که این مورد از دو مورد دیگر متمایز شود، اسم یکی را بگذارید تقیید، اسم یکی را بگذارید تنزیل، و اسم سومی را بگذارید تضییق.

این بحث تمام شد، اگر بخواهم طبق شیوه­های مرسوم در حوزه باید بعد از بحث تزاحم باید سراغ اححکام تعارض و تعادل وتراجح برویم، منتهی به نظر می رسد این جا دو بحث باد مطرح شود که اگر هم وقت ما را بگیرد مطالب کلیدی و اساسی، بلکه جزء اساسی ترین مباحث است، یکی بحث کیفیت تدوین حدیث و اشاره­ایی به تاریخ نگارش حدیث است، بحث دوم هم اختلاف حدیث و سر تعارض بین روایات است.

ابتداء بحث **تدوین حدیث** و بعد بحث **اختلاف حدیث**. در هر دو بحث، باز بر می گردیم به تقریرات سید سیستانی و مدار را این تقریرات قرار می دهیم. رسالة فی تدوین الحدیث، تقریر مباحث این بزرگوار، به قیام سید محمد علی ربانی است. بحث اختلاف حدیث در همان تعادل و تراجیح است. بحث اختلاف حدیث غیر از آقای سیستانی چون قبل از ایشان مرحوم صدر وارد این بحث شده مطالب ایشان را هم مدار قرار می­دهیم و اما برای بحث فردا رسالة فی تدیون الحدیث را مطالعه بفرمایید که حاوی نکات بسیاری خوب است.

و صلی لله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. تقریرات، ص 66. [↑](#footnote-ref-1)